

## نظریه اخلاقی سعدی در بوستان

### مریم کیخای مقدم

کارشناسی ارشد فلسفه اخلاق دانشگاه پیام نور تهران

#### چکیده

اخلاق و گزاره های مربوط به آن همیشه مورد توجه دانشمندان و فرهیختگان یک جامعه بوده است چرا که با نگاه به تعریف و تحلیل اخلاقی در هر جامعه، جهت گیری آن اجتماع مشخص می شود در اسلام اخلاق و مباحث آن پیوندی ناگسستنی با تزکیه و تهذیب دارد و جایگاهش نیز بس رفیع است. وبرهمن اساس دانستن نظر اخلاقی بزرگانی که پیروان و رهروان فراوانی در هر عصر داشته اند اهمیت ویژه ای پیدا می کند. بیش از هفت قرن است که نام بلند سعدی در آسمان ادب ایران پرتو افشانی می کند. کلام سعدی از زیبایی و قدرت تاثیرگذاری بی نظری در ادب برخوردار است که عام و خاص را شیفته خود می سازد؛ اما نبوغ و اشتها سعدی تنها بواسطه فصاحت کلام و شیوایی سخن گرم وی نیست بلکه از آن جهت که آثار او به ویژه بوستان و گلستان سراسر آمیخته از نکات اخلاقی و اندرزها و مواعظ پرمغز است که نظیر ندارد. غرض مويسنده در این مجال اندک بررسی تطبیقی نظریات مشهور اخلاقی و اثرگذار در سخن و کلام سعدی در بوستان می باشد که امید است این تلاش اندک چراغی در مسیر حرکت کسانی که در پی شناخت سعدی و دریافت اندیشه های اخلاقی وی و انتخاب راه سعادت هستند، باشد.

واژه های کلیدی: نظریه، اخلاق، سعدی، بوستان.

## مقدمه

اخلاق در اصل واژه ای عربی است که مفرد آن «خُلُق» و «خُلُق» می باشد. در لغت به معنای «سرشت و سنجیه» به کار رفته است. اعم از اینکه سنجیه و سرشتی نیکو و پسندیده باشد مانند جوانمردی و دلیری، یا زشت و ناپسندیده باشد مانند فرومایگی و بزدلی.

اخلاق در اصطلاح دانشمندان و عالمان اخلاقی، معانی متفاوتی دارد. رایج ترین و شایع ترین کاربرد اصطلاحی اخلاق در بین اندیشمندان همان صفت راسخ نفسانی است که عبارت است از صفات و هیئت های پایدار در نفس که موجب صدور افعالی متناسب با آنها به طور خودجوش و بدون نیاز به تفکر و تأمل از انسان می شود.

## علم اخلاق

گاهی علم اخلاق این گونه تعریف می شود: آگاهی و اطلاع از عادات و سجایای بشری اما به طور جامع تر و دقیق تر می توان گفت چون موضوع علم اخلاق عبارت است از صفات خوب و بد از آن جهت که مرتبط با افعال اختیاری انسان بوده و برای او قابل اکتساب یا اجتناب اند، می باشد پس علم اخلاق عبارت است از دانش صفات مهلکه و منجیه و چگونگی متصف شدن و گرویدن به صفات نجات بخش و رها شدن از صفات هلاک کننده.

## فلسفه اخلاق

عملی است که به تبیین اصول و مبانی و مبادی علم اخلاق می پردازد در حقیقت فلسفه اخلاق عنوان دیگری برای فرااخلاق است و شامل مباحث اخلاق توصیفی و هنجاری نمی شود زیرا فلسفه اخلاق در واقع به بحث و بررسی درباره مبادی تصویری و تصدیقی علم اخلاق و گزاره های اخلاقی می پردازد و هم مسائلی را مورد توجه قرار می دهد که پرداختن به تصدیقات و احکام اخلاقی متوقف بر آنهاست.

آنچه که بیشتر در شناخت اخلاق یاریگر ماست سه نوع پژوهش اخلاقی است

الف) اخلاق توصیفی: که گزارش و توصیف اصول اخلاقی پذیرفته شده توسط فرد یا گروه یا دین خاصی است مثل بررسی اخلاق و کردار اسکیموها و اقوام بدوی و....

ب) فرااخلاق: مطالعات و بررسی های تحلیلی و فلسفی درباره گزاره های اخلاقی را در اصطلاح فرااخلاق گویند. این بخش از مطالعات اخلاقی به اخلاق نظری، اخلاق تحلیلی نیز مشهور است و موضوع آن نه اخلاق و رفتار مورد قبول قوم یا دین خاصی است و نه افعال اختیاری آدمی بلکه موضوع همان جملات و گزاره هایی است که در اخلاق هنجاری عرضه می شود به همین دلیل آن را «اخلاق درجه دوم» می نامند.

ج) اخلاق هنجاری: به مطالعات و بررسی های هنجاری درباره تعیین اصول، معیارها و روش هایی برای تبیین «حسن و قبح»، «درست و نادرست»، «باید و نباید» و امثال آن می پردازد. بخش از پژوهش های اخلاقی که اخلاق دسترسی نیز نامیده می شود به بررسی افعال اختیاری انسان از حیث خوبی یا بدی، بایستگی و نبایستگی می پردازد؛ صرف نظر از اینکه فرد، قوم یا دین خاصی چه نوع دیدگاهی درباره آنها دارد.

اخلاق هنجاری دو وظیفه دارد:

الف) دفاع فلسفی از احکام ارزشی عام یا الزامات عام مانند «خوبی» یا بایستگی عدالت و «بدی» یا نبایستگی ظلم.

ب) کوشش در ارائه نظریه ای اخلاقی برای تبیین خوبی و بایستگی یک عمل.

اخلاق کاربردی: در حقیقت یکی از شاخه های اخلاق هنجاری است که بجای تعیین این که چه چیز در کلی ترین حالت درست یا نادرست است بیان می کند چه چیز در موارد خاص - مثلاً در مورد سقط جنین، کشتن از روی ترحم و... درست یا نادرست است. (هولمز ص ۴)

### نظریه ی اخلاقی

انسان همواره برای رسیدن به کمال به دنبال بهترین و سریعترین راه است. یکی از شاخصه هایی که انسان کمال یافته را از سایرین متمایز می کند اخلاق حسنه و نیکو می باشد و این مسأله از دیر باز مورد توجه فیلسوفان و اندیشمندان بوده است و هر کدام بنا بر رویکردی که دنبال کرده اند اخلاق را در یک قالب و چارچوب تعریف کرده اند چرا که در هر گروه اجتماعی یک چیز ارزش محسوب می شده است مثلاً گروهی اخلاقی بودن را در قالب قانون تعریف کرده اند و اعتقاد دارند که درستی و نادرستی اخلاقی یعنی آنچه که قانون درست و نادرست می داند.

و بدین ترتیب هر دیدگاهی در این زمینه را یک نظریه می نامند که هر کدام دارای مؤلفه هایی می باشد که بیانگر ملاک ارزش در آن نظریه است. به طور خلاصه نظریه ی اخلاقی به ما می گوید طبق این مؤلفه ها چه چیزی درست و چه چیز نادرست می باشد. بسیاری از نظریه های اخلاقی قانون پرستانه هستند؛ و یا اخلاق مبتنی بر قانون طبیعی می گوید: آدمی باید همواره بر وفق طبیعت عمل کند. پس بنا بر تعریف هر کس از درست و نادرست یا خوب و بد شکلی از اخلاق متصور می شود که به آن نظریه ی اخلاقی می گویند.

### تفاوت آن با اخلاق کاربردی و فرا اخلاق

در نظریه ی اخلاقی مؤلفه های اخلاقی هر جامعه طبق ارزش ها ی آن جامعه مشخص می شود و در اخلاق کاربردی درست و نادرست بودن قوانین حاکم بر جامعه در مواردی خاص بررسی می شود مثل درستی و نادرستی سقط جنین؛ اما در فرا اخلاق نه بحث از مؤلفه هاست و نه بحث از درستی و نادرستی اعمال و افعال اختیاری انسان بلکه موضوع فرا اخلاق جملات و گزاره هایی است که در اخلاق هنجاری استفاده می شود به همین دلیل به آن "اخلاق درجه دوم" می گویند.

انسان همواره به غذا و گرما و سرپناه و رابطه جنسی نیاز داشته است و هر آنچه که این نیازها را ارضا کند برای انسان ارزشمند است. از این جهت بین انسان و حیوان فرقی نیست. به وجود آمدن مفهوم خوبی و خیر نزد انسان او را از حیوانات متمایز ساخت و به تدریج که جوامع پدید آمدند تشریک مساعی رو به افزایش نهاد و تقسیم کار برآوردن نیازها را آسان کرد آنگاه رفته رفته خواسته ها بر نیازها فزونی گرفت و انسان ها برای بقاء و کمال خود به تکامل هوش و تأمل در مورد حیات و عالم پرداختند و هر چیزی را که در آن منفعتی احساس می کردند ارزشمند می شمردند و بدین ترتیب مفهوم خیر فراگیر شد. از این جا بود که برای بقاء اجتماع منهیات و واجبات شکل گرفتند و معیار ارزشمندی اعمال افراد جامعه عمل کردن برطبق واجبات و دوری کردن از منهیات شد. به طوری که اگر کسی عملی مغایر با امور واجب جامعه انجام می داد مجازات می شد.

اما معیار قضاوت در مورد درستی و نادرستی از حیث اخلاقی چیست؟ در این مورد درون جوامع توافق کمی وجود دارد.

در هر جامعه ای برسر این که چه چیزی از حیث اخلاقی درست یا نادرست است توافق چشمگیری وجود دارد به طور مثال کمتر کسی که در درستی راسگویی، شرافت و وفای به عهد و نادرستی دزدی، قتل، و تجاوز به عنف تردید کند.

اما اختلاف نظر آنجاست که چرا این اعمال درست یا نادرستند. گروهی دین را معیار قرار داده، گروهی تأیید جامعه و عده ای مفید و مضر بودن را ملاک قرار می دهند. به طور کلی و در یک تقسیم بندی آنچه ملاک درست و نادرست قرار می گیرد را می توان این گونه بیان کرد:

گروهی معتقدند که ملاک درستی و نادرستی اخلاقی فضیلت است. برطبق این نظریه شخصی از نظر اخلاقی خوب است که دارای فضایل اخلاقی مانند شجاعت، عدالت، حکمت و... باشد؛ مانند نظریه ی ارسطو و افلاطون.

و گروهی دیگر معتقدند که کردار انسان معیار می باشد برطبق این نظریه شخص خوب کسی است که کردار و رفتار او مطابق قاعده و قانون باشد در حقیقت این گروه معتقدند آنچه اخلاق باید به نظم در آورد کردار است نه منش و سیرت و برای این کار قواعد و اصولی نیاز است. کثیری از نظریه های اخلاقی متعارف به این معنا قانون پرستانه بوده اند نظیر این اصول:

خود محوری اخلاقی: آدمی باید همواره خیر شخصی خود را به حداکثر برساند.

نظریه فرمان الهی: هر آنچه خداوند به آن فرمان دهد درست است.

اخلاق مبتنی بر قانون طبیعت: آدمی باید همواره بروفق طبیعت عمل کند.

مکتب کانت: آدمی باید همواره مطابق ضابطه هایی عمل کند که بتوان آن ها را کلیت بخشید یا جهان شمول کرد.

سودنگری: آدمی باید همواره خیر کلی را به حداکثر برساند.

اخلاق مبتنی بر محبت: آدمی با همواره از روی محبت عمل کند.

اخلاق مبتنی بر عدالت: آدمی باید همواره عادلانه عمل کند.

در این مجال اندک به بیان مختصر بعضی از این نظریات می پردازیم.

### سعادت گرایی (اخلاق مبتنی بر فضیلت)

کسی که فوق العاده مورد تحسین قرار گرفته در حقیقت ممکن است به علت داشتن یک یا چندی از این خصایل باشد. خصایلی نظیر راستگویی، شجاعت، محبت و نظایر که این خصایل را فضیلت می نامند. یا خصایل طبیعی مانند قدرت، سرعت، یا خصایل اکتسابی نظیر مهارت در شطرنج، مهارت در نواختن پیانو، یا خصایل مربوط به خلق و خو مانند خوش خلقی یا شوخ طبعی یا خصایل دینی نظیر ایمان، پارسایی یا خصایل مربوط به منش نظیر نیکخواهی، مهربانی، حکمت.

اخلاق مبتنی بر فضیلت با اشخاص سروکار دارد و این ارتباط به شکل راهنمایی کردار است اما تفاوت این نوع اخلاق با اخلاق مبتنی بر کردار در این است که حکم تعیین کننده در اخلاق مبتنی بر کردار این است "کاری را که درست است انجام بده" اما حکم تعیین کننده در اخلاق مبتنی بر فضیلت چیزی جز این نیست که "شخص خوبی باش" و قید شخص خوب به کسی اطلاق می شود که از حیث اخلاقی خوب است. فضایل اخلاقی مثل شجاعت در مقابل فضایل فارغ از اخلاق مثل باهوش بودن قرار می گیرند. همچنین فضایل طبیعی در مقابل فضایل اکتسابی است که برای بدست آوردن آنها باید به طور ذاتی به اندازه ای از هوش برخوردار بود تا بتوان آن را پرورش داد و به انسانی مثلا با هوش تبدیل شد. عمل بر طبق اخلاق نیز اینگونه است و انسان به لطف مجاهدت هایی که دارد شخصیت اخلاقی اش را پرورش می دهد اخلاق مبتنی بر فضیلت به فضایی می پردازد که اکتسابی اند و اخلاقی نامیدن آنها موجه است.

از نظر افلاطون خوب زیستن یعنی این که هم سعادت‌مندانه زندگی کنیم و هم بر وفق اخلاق و برای این کار باید عادل بود. علاوه بر عدالت برای انجام وظیفه حکمت و شجاعت نیز لازم است. حکمت یعنی شناخت خیر و خوبی و شجاعت یعنی عقیده صحیح درباره آنچه باید از آن ترسید و آنچه نباید از آن ترسید.

ارسطو مانند افلاطون به عالم بر حسب غایات، مقاصد یا وظایف و نقش‌ها نظر می‌کند. از نظر ارسطو عقل هم وظیفه نظری دارد و هم وظیفه عملی. او می‌گوید وقتی کسی در این دو عرصه یعنی عرصه‌ی معرفت و عرصه‌ی امور عملی زندگی به مرتبه‌ی فضل و کمال می‌رسد به ترتیب صاحب فضایل حکمت نظری و حکمت عملی است و آنها را فضایل عقلی می‌نامند.

فضایل اخلاقی از نظر ارسطو حاصل ملکات، خصوصیات یا خصایل منش آدمی است و باید از راه عمل به آنها دست پیدا کرد.

او قایل به این است که باید بر وفق حد وسط یا همان میانه روی صفات عمل کنیم.

### فرمان الهی (نظریه مبتنی بر کردار)

افلاطون و ارسطو معتقد بودند که انسانها موجوداتی عقلانی هستند و اگر بدانند که چه چیز درست است آن را انجام خواهند داد. بر خلاف اینان مسیحیت سنتی قائل به این بودند که گناه نخستین روح آدمی را فاسد کرده و دیگر انسان توانایی تشخیص خوب و بد را ندارد و این کاستی‌ها تنها با وحی الهی جبران می‌شود. یهودیان این وحی را منحصر در ده فرمان عهد عتیق می‌دانند. مسیحیان معتقدند همه این فرامین را می‌توان در فرمان محبت خلاصه کرد؛ و مسلمانان معتقدند که فرامین همان احکام قرآن هستند. حال برای اینکه آدمی دریابد که خداوند به چه چیز فرمان داده و چیستی فرمان او کدام است لازم است التزام بی قید و شرط نسبت به پیروی از خداوند است.

برای اینکه هم اطاعت خداوند انجام شود و هم آنچه درست است، ناگزیر باید یک نسبت بین اخلاقیات و اراده خداوند شکل داد. مثل اینکه هر چیزی که خداوند صواب می‌شمرد درست است. یا هر آنچه خداوند جایز می‌شمرد درست است یا هر کاری که خداوند به آن فرمان می‌دهد واجب است. پس اگر کاری واجب باشد از حیث اخلاقی بایسته است. به این معنا کهنه تنها مجازید آن را انجام دهید بلکه انجام ندادن آن گناه است. پس نظریه فرمان الهی می‌گوید: هر آنچه خداوند جایز می‌شمرد، نهی می‌کند، و فرمان می‌دهد، به ترتیب درست، نادرست، واجب است.

### رواقیون (اخلاق مبتنی بر طبیعت)

اخلاق مبتنی بر قانون طبیعی در ساده‌ترین شکلش رهنمودی برای کردار آدمی به دست می‌دهد. "بر وفق طبیعت زندگی کن" براساس برداشتی که هر کس از واژه‌ی طبیعت دارد معانی مختلفی از این قانون بدست می‌آید.

رواقیون خداوند را در جمیع ذرات عالم منتشر می‌دانند و می‌گویند او (خدا) عین طبیعت است؛ و بر اساس همین آنان قوانین و روندهای طبیعت را مطابق عقل می‌دانند. پس زیستن بروفق طبیعت یعنی زندگی بر مبنای عقل؛ و کردار اخلاقی یعنی کردار عقلانی؛

براساس اینکه بخواهیم بدانیم طبیعت یعنی چه؟ تفاسیر مختلفی از این نظریه بدست می‌آید. گاهی رواقیون ملاک شناخت ما از عالم را تجربه حسی می‌دانند که در این راستا باید امیال و بیزاری‌ها، باورها، پی‌گرفتن‌ها و پرهیزها را خوب شناخت.

و برای دریافتن امیال و بیزاری‌ها باید دانست که چه چیزهایی فی نفسه خوب است و چه چیزهایی بد و چه چیزهایی فی نفسه نه خوب و نه بد است.

طبق نظر رواقیون یگانه چیزی که فی نفسه خوب است فضیلت است و یگانه چیزی که بد است ردیلت است و تمام چیزهای دیگر نه خوبند و نه بد.

همچنین رواقیون سعادت را جز، آرامش خاطر نمی دانند که ثمره ی زندگی توأم با فضیلت است. پس اموری مثل سلامت، مال، لذت دربردارنده ی آرامش خاطر نیستند اما اگر طبیعت این امور را در اختیار ما گذاشت باید با آرامش آنها را تحمل کنیم رواقیون قائلند که باید مصائب و سختی های روزگار را تاب آورد بی آنکه شکایت کرد یا سردرگم شد و علاوه بر آن رواقیون معتقدند که ما باید چیزهایی را ترجیح بدهیم چرا که این کار طبیعی است.

رواقیون معتقدند که برای گذراندن عمری توأم با فضیلت باید به تکلیف خود عمل کنیم و نظم طبیعی چیزها بدین قرار است که وقتی بر وفق آن تکالیف رفتار می کنیم کردار ما به تعبیری بر وفق طبیعت عقلانی عالم است.

### نظریه کانت (اخلاق مبتنی بر کردار)

کانت معتقد است که نمی توان مفهوم سعادت را مبنای اخلاق قرار داد بلکه آنچه اهمیت دارد این است که اغراضی را جامه عمل بپوشانیم و اینکه آیا موفق می شویم یا نه از اختیار ما خارج است و اگر آن اغراض از حیث اخلاقی صواب باشند و ما برای رسیدن به آنها سعی کرده باشیم تکلیف خود را ادا کرده ایم و آن کار را هم با انگیزه ای درست انجام دهیم و به اراده خیر دیگران نمی توان علم پیدا کرد.

حال تکلیف از نظر کانت انجام آن چیزی است که به عهده ماست چه بخواهیم چه نخواهیم و این تکلیف بر ما واجب یا الزام آور است و همچنین کانت معتقد است که عقلانیت کل مفهوم اخلاق جایگاه محوری دارد- اما عقلانیت پیش و بیشتر از هر چیز به معنای داشتن سازگاری درونی باشد و یکی از اصول عقلانیت این است که طلب هر غایتی، طلب وسایل لازم برای حصول آن غایت است. هر انسان متعقل برای رسیدن به هر غایتی باید از یک سری غایت ها پیروی کند که کانت این باید ها را امری مطلق و امر مطلق را یگانه اصل پایه اخلاق می داند علاوه بر آن کانت از یک ناسازگاری درونی که آن را تناقض می نامد بحث میکند و بر این عقیده است که چون سازگاری درونی از لوازم عقلانیت است در مورد ناسازگاری درونی چون رفتار فرد خلاف عقل است با تکلیف مغایرت دارد و خطاست.

نام دیگر اصل سازگاری درونی همان کرامت انسانی است که بیان می کند طوری عمل کن که انسان را خواه شخص خودت خواه دیگران، همواره غایت بدانی و هرگز وسیله صرف به شمار نیاوردی

اصل دیگر کانت اصل خودآیینی است یعنی تنها به گونه ای عمل کن که اراده از طریق ضابطه هایش بتواند خود را در عین حال واضع قانون عام بداند. کانت معتقد است که انسان بر اساس تعقل و اختیار خود باید به گونه ای عمل کند که عمل او برای تمام یا قاطبه موجودات متعقل حکم قانون پیدا کند در حقیقت هر شخص به نوبه خود می تواند قانونگذار باشد؛ و جایز نیست که دست به دامان جامعه حکومت- پیشوایان دینی- یا حتی خدا شویم تا به ما بگویند تصمیم های اخلاقی ما باید از چه قرار باشد.

حتی کانت بیان می دارد که نه تنها نباید اجازه بدهیم دیگران برایمان تصمیم بگیرند بلکه نباید اجازه دهیم- تمایلات ما- امیال و آمال ما نیز تصمیم گیرنده باشند چرا که نهایتاً تمایلات در حب ذات خلاصه می شود و اگر حب ذات انگیزه ما باشد نمی توانیم به اراده خیر دست پیدا کنیم. برای اینکه صاحب اراده خیر شویم باید از سر تکلیف عمل کنیم.

### سودگرایی (نتیجه گرایی)

عامل تعیین کننده درستی یا نادرستی اعمال در نتایج آنها نهفته است. بسیاری از نتیجه گراها تکلیف نگرند بر این اساس برخی ویژگی های نتایج، سوای خوبی و بدی آن ها تعیین کننده درستی یا نادرستی اعمال است.

سودنگری ناظر به حقوق اقسام نتیجه گرایی است که می گوید اگر نتایج عملی در مقایسه با اعمال دیگر متضمن مراعات حقوق بیشتر و اگر حقوقی که مراعات شده اند از آن قسم حقوقی باشند که واجد اعلی درجه اهمیتند، در این صورت آن عمل درست است. این اندیشه در ساده ترین شکلش گویای آن است که اعمالی را که برایت مقدور است سبک و سنگین کن، آن گاه عملی را انتخاب کن که بهترین نتایج را به بار می آورد. در این صورت آن عمل از حیث اخلاقی درست خواهد بود اما بهترین نتیجه نه برای خود شخص بلکه برای هرکسی و هرچیزی که از عمل ما تأثیر می پذیرد.

سودنگری مستلزم آن نیست که از خیر خودمان چشم پوشیم بلکه اقتضا دارد دامنه تعلق خاطر خود را آن اندازه فراخ کنیم که خیر افراد دیگر را هم که از اعمال ما تأثیر می پذیرند شامل شود به عبارت ساده سودنگری چنین می گوید: خیر را برای همگان به حداکثر برسان؛ و خیری که در این مرحله از آن یاد می شود چیزی است که ارزش ذاتی داشته باشد. مثل فضیلت در نزد رواقیون، اراده خیر در نزد کانت.

سعدی نامه یا بوستان اثر ارجمند و پرآوازه شاعر و نویسنده اندیشه ور ایران سعدی شیرازی است. سعدی در بوستان در مقام آرزوها و آنچه مورد پسندش است، می باشد. اودر حقیقت دربوستان مدینه ی فاضل ای را که در پی آن بوده، به تصویر کشیده است. چهره واقعی دنیا که همراه زشتی و زیبایی، تاریکی و روشنی است کمتر تصویر شده و آنچه از آن سخن گفته نیکی و پاکی و دادگری و انسانیت است و برای ترسیم این مدینه ی فاضله سعدی به طور پیوسته از تجربه ها، سرگذشتها و روایات گذشتگان یاد می کند. در نظر او ورای هر چیزی نکته ای نهفته است و عبرتی.

در چنین اوضاعی که تمامی موجودات در ذهن فعال سعدی درجوشش و خروشنند و او به تمامی اسرار و احوال آنها آگاه است، یافتن نقطه نظر سعدی و دریافت پیام او از سخنانش کاری است بس دشوار و محتاج فکری است پویا و آماده که آن را واکاوی کند. از لحاظ ساختاری سعدی به تصریح خود بوستان را در سال ۶۵۶ در ده باب درباره ی حکمت عملی و فلسفه اجتماعی عصر خود سرود:

چو این کاخ دولت بپرداختم براو ده در از تربیت ساختم ۱۰۶

یکی باب عدل است و تدبیر و رأی نگهبانی خلق و ترس خدای

دوم باب احسان نهادم اساس که منعم کنم فضل حق را سپاس

سوم باب عشق است و مستی و شور نه عشقی که بند بند بر خود به زور

چهارم تواضع، رضا پنجمین ششم ذکر مرد قناعت گزین

به هفتم در از عالم تربیت به هشتم در از شکر بر عافیت

نهم باب توبه است و راه صواب دهم در مناجات و ختم کتاب

مدینه ی فاضله ی سعدی با وجود خداوند پایه ریزی می شود. خداوندی که کریم است و خطابخش و پوزش پذیر که بنده برای رسیدن به این معبود تنها احتیاج دارد به عشق و ایمان که او را به شوق آورد و به سوی او رهنمون سازد و در این وادی پای عقل لنگ است. در نگاه سعدی بندگان همیشه خاکسارند و از آنها گناه سر میزند ولی آنها بر بخشش امیدوارند:

بضاعت نیاوردم الا امید خدایا ز عفو مکن نا امید ۴۰۱۱

در بوستان سعدی داشتن اوصاف فضیله ای مثل تواضع خودنمایی می کند و زمانی که قدرتمندان این فضایل را در خود پرورش می دهند نمود و ظهور این فضایل بیشتر خواهد بود. و این نکته ای است افزون بر اخلاق فضیلت.

کله گوشه بر آسمان برین هنوز از تواضع سرش بر زمین ۱۳۹

گدا گر تواضع کند خوی اوست زگردن فرازان تواضع نکوست

همچنان که تواضع از قدرتمندان و پادشاهان نکوتر است، سعدی به این نکته اشاره می کند که برای بهتر شدن اوضاع جامعه ابتدا باید پادشاه و رهبر آن جامعه خاطری آسوده داشته باشد تا بتواند به دیگر افراد جامعه بیشترین سود و منفعت را برساند.

غم از گردش روزگارت مباد وز اندیشه بر دل غبارت مباد

که بر خاطر پادشاهان غمی پریشان کند خاطر عالمی

می توان گفت فضایل نقش اساسی در تفکر سعدی دارند اما این که آیا فضایل مورد نظر سعدی همان فضایل مورد بحث در اخلاق فضیلت است یا نه؟ باید گفت سعدی در توصیف نمونه انسان اخلاقی فضایی چون تقوی، دینداری، منصف بودن، صبر، دانشمند بودن، عدالت و تضرع به درگاه خداوند را نیز ضمیمه و بر آن در سراسر بوستان تأکید می کند:

مقیمش در انصاف و تقوا بدار مرادش به دنیا و عقبی برآر ۱۸۵

زهی دین و دانش، زهی عدل و داد زهی ملک و دولت که پاینده باد ۱۸۹

دعاکن به شب چون گدایان بسوز اگر میکنی پادشاهی به روز ۲۰۵

چنین پادشاهان که دین پرورند به بازوی دین، گوی دولت برند ۴۳۲

همچنان که او بر کسب فضایل تأکید می کند، پرهیز از رذایلی همچون غضب، زورگویی، حسد، غرور و دوری از آنها نشانه ای از پذیرش اخلاق فضیلت است.

نمونه آن که می گوید اگر شخص عصبانی و غضبناک و مغرور باشد و نتواند آن را کنترل کند تمام دستاوردهای چندین ساله اش را نابود می کند.

سر پُر غرور از تحمل تهی حرامش بود تاج شاهنشاهی ۴۴۱

چو لشکر برون تاخت خشم از کمین نه انصاف ماند نه تقوی نه دین ۴۴۴

کنترل غضب و بر خلاف آن عمل کردن و احسان در حال غضب از حالات شریفه کنترل غضب است که از فضایل اخلاقی محسوب شده و خیری برای هر دو طرف در بر دارد، آنچنان که سعدی در داستان مردی که خرش در گِل مانده بود و مدام



پادشاه را ناسزا می گفت و از قضا پادشاه هم از آنجا می گذشت و سخنهای او را می شنید و همراه پادشاه او را ترغیب کرد که گردنش را بزند اما پادشاه نه تنها بر او خشمگین نشد زر و قبا هم به او داد، به این نکته اشاره می کند:

زرش داد و اسب و قبا پوستین چه نیکو بود مهر در وقت کین ۱۴۸۳  
یکی گفت ای پیر بی عقل و هوش عجب رستی از قتل، گفتا خموش  
اگر من بنالیدم از درد خویش وی انعام فرمود در خورد خویش  
بدی را بدی سهل باشد جزا اگر مردی احسن الی من آسا

از فضایل دیگر که عامه ی مردم و بالخصوص حاکمان باید رعایت کنند زورگو نبودن و شفقت داشتن بر ضعیفان است.

مروت نباشد بر افتاده زور برد مرغ دونه از پیش مور ۴۷۱  
چو بیند زهر در کام خلق کیش بگذرد آب نوشن به حلق ۵۱۷  
اگر خوش بخسبد ملک بر سریر نپندارم آسوده خُسبد فقیر ۵۲۶  
چو بیداد کردی توقع مدار که نامت زود دردیار ۸۸۵  
وگر جرم در پادشاهی کنی پس از پادشاهی گدایی کنی ۶۵۰  
حرام است بر پادشاه خواب خوش چو باشد ضعیف از قوی بارکش ۶۵۱

نهی از زورگویی برضعیفان و قدرت گرایی به خوبی در این قطعه بیان شده است.

مِها زورمندی مکن با کِهان گر بر یک نَمَط می نماند جهان ۵۹۳  
سر پنجه ی ناتوان بر میبچ که گر دست یابد برآیی به هیچ ۵۹۴  
دل دوستان، جمع بهتر که گنج خزینه تهی به که مردم برنج ۶۰۰  
مینداز در پای کار کسی که افتد که در پایش افتی بسی

سعدی در بوستان بسیار هوشمندانه از زورگویی کنارگیری کرده است.

نترسد که نعت به مسکین دهند وزان بار غم بردل این نهند ۱۲۹۴  
بسا زورمندا که افتاد سخت بسی افتاده را یاوری کرد بخت  
دل زیر دستان نباید شکست مبادا که روزی شوی زیر دست  
مزن بر سر ناتوان دست زور که روزی به پایش در افتی چومور ۱۳۳۳  
نبخشود بر حال پروانه شمع نگه کن که چون سوخت در پیش جمع

گرفتم ز تو ناتوان تر بسی است توانا تر از تو هم آخر کسی است

البته به مظلومان هم سفارش به صبر می شود که صبرهم جز فضایل اخلاقی است و با آن می توان بر ظالم فائق آمد.

تحمل کن ای ناتوان از قوی که روزی تواناتر از وی شوی ۶۰۱

لب خشکِ مظلوم را گو بختند که دندانِ ظالم بخواهند کند

پرهیز از رذیله حسد نیز تأکید دیگری از سعدی است بر کسب فضایل و دفع رذایل؛ زیرا حسد نبود کننده بسیاری از فضایل می باشد.

یکی را حکایت کنند از ملوک که بیماری رشته کردش چو دوک ۷۶۲

چنانش در انداخت ضعفِ حسد که می بُرد بر زیر دستان حسد

اساس عالم مطلوب سعدی عدالت است و دادگستری، یا به تعبیر او "نگهبانی خلق و ترس خدای". به همین سبب نخستین و مهمترین باب کتاب خود را به این موضوع اختصاص داده است. او فرمانروایی را می پسندید که روی اخلاص بر درگاه خداوند نهد در روز بر مردم حکمرانی کند و در شب بنده حق گزار باشد زیرا معتقد بود کسی که از طاعت خداوند سر نیچند هیچ کسی از حکم او گردن نخواهد پیچید. می توان گفت عدالت از مهمترین فضایی است که انسان را به سعادت رهنمون میکند.

که خاطر نگهدار درویش باش نه دربند آسایش خویش باش ۲۱۹

مکن تا توانی دل خلق ریش و گر می گنی، می گنی بیخ خویش ۲۲۴

آلا تا نیچی سر از عدل و رأی که مردم ز دستت بیچند پای ۲۴۰

کسی زین میان گوی دولت ربود که دربند آسایش خلق بود ۷۹۴

بهره مندی دیگران از آنچه خود از آن بهره مندی، یکی از شاخصه های دیگر جوانمردان از منظر سعدی است و رعایت این نکته سبب ماندگاری نام نیک می شود. شاید بتوان گفت اصل دیگر از منظر سعدی منفعت و سود رساندن به دیگران باشد و خودمحوری به جز موارد خاص و ضروری مثل دفاع از خود در تفکر سعدی جایی ندارد.

جوانمرد و خوش خوی و بخشنده باش چو حق بر تو باشد تو بر خلق پاش ۲۹۴

البته در جایی از منفعت شخصی که همان دفع ضرر است سخن به میان می آید که دفع ضرر حداقل منفعت شخصی است که مورد نظر سعدی است.

میان دو بدخواه کوتاه دست نه فرزانی باشد ایمن نشست ۱۰۸۱

که گر هر دو باهم سگالند راز شود دست کوتاه ایشان دراز

یکی را به نیرنگ مشغول دار دگر را بر آور ز هستی دمار

در نهی خود محوری و منفعت شخصی در جایی دیگر می فرمایند:

براین آستان عجز و مسکینیت به از طاعت و خویشتن بینیت

چو خود را ز نیکان شمردی بدی نمی گنجد اندر خدایی خودی

سعدی به صراحت بهره وری شخصی را کنار می زند و اصرار دارد که تمامی افراد جامعه باید از بهترین ها بهره مند شوند و بیان می دارد که همین یک سخن برای کسی که می خواهد سعادت‌مند شوند کافی است.

یکی شکر گفت اندران خاک و دود که دگان ما را گزندی نبود ۶۳۱

جهاندیده ای گفتش ای بوالهوس تو را خود غم خویشتن بود و بس؟

پسندی که شهری بسوزد به نار و گرچه سرایت بود بر کنار؟

اگر در سرای سعادت کس است ز گفتارِ سعدیش حرفی بس است

همینت بسنده ست اگر بشنوی که گر خار کاری سمن ندروی

سعدی در باب سوم عشق و مستی و شور را مورد توجه قرار داده است. نکته قابل توجه این است که عشق و شور زمانی بوجود می آید که انسان از خود گذشته و چهره ی معشوق برایش متجلی می شود به عبارتی دیگر در یک طرف پای روی خویش گذاشتن و در طرف دیگر خواهی در عشق و شور نهفته است. سعدی عشق را به مجازی و روحانی تقسیم می کند، شخص عاشق خود را به فراموشی می سپارد و از خود خواهی می گریزد.

تو را عشقِ همچون خودی ز آب و گل رباید همی صبر و آرام دل ۱۶۳۶

به بیداریش فتنه بر خدّ و خال به خواب اندرش پای بند خیال

به صدقش چنان سر نهی بر قدم که بینی جهان با وجودش عدم

تو گویی به چشم اندرش منزل است و گر دیده برهم نهی دردل است

گرت جان بخواهد به لب بر نهی و گر تیغ بر سر نهد سر نهی

در نظر سعدی عشق مجازی و زمینی قوت زیادی دارد اما آنچه از آن مهمتر است این می باشد که کسی که عشق روحانی را تجربه کند دیگر پای بند عشق مجازی نخواهد شد.

شب و روز در بحرِ ستودا و سوز ندانند ز آشفستگی شب ز روز ۱۶۵۵

چنان فتنه بر حسنِ صورت نگار که با حسنِ صورت ندارند کار

ندانند صاحب‌دلان دل به پوست و گر ابلهی داد بی مغز کوست

می صرفِ وحدت کسی نوش کرد که دنیا و عقبی فراموش کرد

طبق بیان سعدی عشق مجازی در مقابل عشق روحانی هیچ است و عشق روحانی یعنی همان عشق به خداوند که در بالا گفته شد زمانی به منصفی ظهور می رسد که انسان کسب فضایل و دفع رذایل کرده و ظرف دل را برای ورود او آماده کند.

مگر دیده باشی که در باغ وراغ بتابد به شب کرمکی چون چراغ ۱۸۷۳

یکی گفتش ای کرمک شب فروز چه بودت که بیرون نیایی به روز؟

ببین کآتشی کرمک خاک زاد جواب از سر روشنایی چه داد

که من روز و شب جز به صحرانیم ولی پیش خورشید پیدا نیم

نکته دیگر در مورد عشق اینکه اگر عاشق در مسیر عشقش چشم داشت به نعمت و احسانی از جانب معشوق داشته باشد دیگر خواهی تبدیل به خودمحوری می شود و این عشق دیگر آن نیست که درون انسان را دگرگون سازد و مورد نظر سعدی باشد همچنان که در داستان سلطان محمود غزنوی و غلامش ایاز سعدی این مطلب را به زیبایی بیان می کند:

یکی خرده شاهی به غزنین گرفت که حُسنی ندارد آياز ای شگفت ۱۸۲۱

به محمود گفت این حکایت کسی بیچید از اندیشه بر خود بسی

که عشق من ای خواجه برخوی اوست نه بر قد و بالای نیکوی اوست

شنیدم که در تنگنایی شتر بیفتاد و بشکست صندوق دُر

به یغما ملک آستین برفشاند وزان جا بتعجیل مرکب براند

سواران پی در و مرجان شدند ز سلطان به یغما پریشان شدند

نماند از وُشاقان گردن فراز کسی در قفای ملک جز ایاز

نگه کرد کای دلبر پیچ پیچ ز یغما چه آورده ای؟ گفت هیچ

من اندر قفای تو می تاختم ز خدمت به نعمت نپرداختم

گر از دوست چشمت بر احسان اوست تو در بند خویشی نه در بند دوست

نکته قابل توجه در بحث عشق این است که سعدی معتقد است در وادی عشق عقل کاربردی ندارد و ناتوان است. در حقیقت همین پیروی از خواست خداوند که عارف آن را با ریاضت و تمرین به دست آورده است کار عقل را برای عارف انجام می دهد.

ره عقل جز پیچ بر پیچ نیست بر عارفان جز خدا هیچ نیست ۱۸۵۱

اما فارغ از بحث عرفان که انسان های معدودی به آن دست می یابند در زندگی قاطبه مردم عقلانیت و استفاده از نیروی خرد چیزی است که اهمیت فراوان دارد و سعدی نیز آن را مورد ملاحظه قرار داده است و حتی بیان می کند که بسیاری از رذایل اخلاقی بوسیله استفاده از عقل زایل می شود. و برای انسان عاقل نشانه هایی است از جمله سکوت.

دزد مست نادان گریبان مرد که با شیر جنگی سیگالد نبرد ۲۱۹۷

ز هشیار عاقل نزیبید که دست زند در گریبان نادان مست

یکی کرده بی آبرویی بسی چه غم داردش ز آبروی کسی ۲۲۷۶

مریدی به شیخ این سخن نقل کرد گر انصاف پرسی، نه از عقل کرد

هوی و هوس را نماند ستیز چو بیند سر پنجه عقل تیز

بهایم خموشند و گویا بشر زبان بسته بهتر که گویا به شر ۲۹۳۵

چو مردم سخن گفتن باید بهوش و گرنه شدن چون بهایم خموش

به نطق است و عقل آدمی زاده فاش چو طوطی سخنگوی نادان مباش

از آن شُعت این پند برداشتم دگر دیده نادیده انگاشتم ۲۹۸۹

زبان درکش از عقل داری و هوش چو سعدی سخن گوی ورنه خموش

در باب احسان هم بیشتر توصیه و تأکید سعدی به پرورش فضایل انسانی و اخلاقی است. سعدی به زیرکی تمام بیان می کند که اگر آسایش این دنیا و آخرت را می خواهی هر آنچه که امروز وظیفه ات است انجام بده تا در آخرت شاهد نتایج مطلوبی باشی

اگر هوشمندی به معنی گرای که معنی بماند ز صورت به جای ۱۱۲۵

کرا دانش و جود و تقوی نبود به صورت درش هیچ معنی نبود

کسی خسبد آسوده در زیر گل که خسبند از او مردم آسوده دل

غم خویش در زندگی خور که خویش به مرده نپردازد از حرص خویش

زر و نعمت اکنون بده کان تست که بعد از تو بیرون زفرمان تست

تو با خود ببر توشه خویشتن که شفقت نیاید ز فرزند و زن ۱۱۳۲

کسی گوی دولت ز دنیا برد که باخود نصیبی به عقبی برد

سعدی در ادامه تصریح می کند که انسان عاقل و متشرع هیچگاه به خاطر انجام احسان چیزهای ارزشمندی را که دارد نابود نمی کند. در اینجاست که سعدی پای عقل را به میان می آورد زیرا که در مواردی تشخیص انسان برای انجام احسان دچار سردرگمی می شود و باید از عقل کمک گرفت.

گره برسر بند احسان مزن که این زرق و شیدست و آن مکر و فن ۱۱۷۹

زیان می کند مرد تفسیردان که علم و ادب می فروشد به نان

کجا عقل یا شرع فتوی دهد که اهل خرددین به دنیا دهد؟

ولیکن تو بستان که صاحب خرد از ارزان فروشان به رغبت خرد

در باب احسان سعدی تأکید می کند که احسان تنها به آنانی که با تو مهربانند نیست بلکه احسان باید فراگیر باشد حتی آنها که به تو بد کرده اند چرا که این هم از نشانه های عقل است.

بد و نیک را بذل کن سیمِ وزر که این کسبِ خیر است و آن دفعِ شر ۱۱۹۹

خُنک آن که در صحبتِ عاقلان پیاموزد اخلاقِ صاحبِ دلان

آثاری که احسان کردن به دیگران دارد این است که موجب عفو و بخشش از درگاه خداوند می شود و همچنین یکی از نشانه های عقل است. می توان گفت رضایت خداوند ملاک درستی اعمال می باشد و انسان ممکن است گناهی مرتکب شود و از خداوند درخواست بخشش داشته باشد.

خدا را برآن بنده بخشایش است که خلق از وجودش در آسایش است

کرم و رزد آن سر که مغزی در اوست که دون همتانند بی مغز و پوست

کسی نیک بیند به هردو سرای که نیکی رساند به خلقِ خدای

نه تنها احسان از نظر سعدی فضیلت است بلکه افزون برآن یعنی جود که به معنی بیش از نیاز نیازمند به او دادن نیز از فضایل اخلاقی به شمار می رود. باز در این خصوص به میزان فضایل اشاره می شود که در نظر سعدی فضایل باید در حالت حداکثری خود باشند؛ که این گونه در مرتبه ای بالاتر جای می گیری.

ز بنگاه حاتم یکی پیر مرد طلب ده درم سنگ فانید کرد

ز راوی چنان یاد دارم خبر که پیش فرستاد تنگی شکر

زن از خیمه گفت این چه تدبیر بود؟ همان ده درم حاجت پیر بود

شنید این سخن نامبردار طی بخندید و گفت ای دلا رامِ حی

گر او در خورِ حاجتِ خویش خواست جوانمردیِ آلِ حاتم کجاست؟

نتیجه ی احسان و نیکوکاری که از منظر سعدی از فضایل اخلاقی محسوب می شود همان خیر عمومی و افزایش سود بر دیگران است. به این بیان روشن می شود که افزایش خیر عمومی هم در کنار کسب فضایل مطلوب سعدی بوده است.

که حاتم بدان نام و آوازه خواست تورا سعی و جهد از برای خداست ۱۴۷۰

تکلف بر مردِ درویش نیست وصیت همین یک سخن بیش نیست

که چندان که جهدت بود خیر کن ز تو خیر ماند ز سعدی سخن

در نهایت سعدی می فرماید احسان بر همگان درست است مگر بر ظالمان و بیدادگران زیرا که نیکی به آنها سود و خیر همگان را نابود می کند. و این تأکید دوباره ای است بر افزایش خیر عمومی و این که علاوه بر انجام کارهایی که افزایش خیر دارند، انجام ندادن بعضی اعمال مَثا احسان نکردن بد ظالمان نیز افزایش خیر را در بر دارد.

بگفتیم در باب احسان بسی ولیکن نه شرط است با هر کسی

مبخشای بر هر کجا ظالمی است که رحمت بر او جور عالمی است

هر آن کس که بر دزد رحمت کند به بازوی خود کاروان می زند

جفا پیشگان را بده سر بباد ستم بر ستم پیشه عدل است و داد

سعدی با زیرکی اذعان می دارد که وظیفه ات را باید انجام دهی حتی اگر به ضرر خود باشد حکایت آن مرد تنگ دستی که برای آزادی بدهکاری ضمانت می کند و مرد پس از آزادی بر نمی گردد و آن مرد تنگدست که ضامن شده به زندان می افتد.

یکی ناتوان دیدم از بند ریش خلاصش ندیدم بجز بند خویش

ندیدم به نزدیکِ رایم پسند من آسوده و دیگری پای بند

بمُرد آخر و نیک نامی ببرد زهی زندگانی که نامش نمُرد

حتی در داستان مهمان نوازی و احسان حاتم طایی بر پادشاهی که درخواست اسب مورد علاقه حاتم را در سر داشت حاتم همان اسب را برای پادشاه کباب کند این وظیفه شناسی خیلی ظریف در کنار اصل مهمان نوازی و احسان بیان شده است.

من از حاتم آن اسب تازی نهاد بخواهم، گر او مکرمت کرد و داد

بدانم که در وی شکوهِ مِهی است و گر رد کند بانگِ طبلِ تهی است

به منزلگه حاتم آمد فرود بر آسود چون تشنه بر زنده رود

شب آنجا بیبودند و روز دگر بگفت آنچه دانست صاحب خبر

همی گفت و حاتم پریشان چو مست به دندان ز حسرت همی کند دست

من آن باد رفتار دُلْدُل شتاب ز بهر شما دوش کردم کباب

انجام وظیفه فقط نسبت به انسان های دیگر پسندیده نیست بلکه در قبال حیوانات نیز وظیفه ای داری که در این ابیات به خوبی بیان شده و نتیجه ی آن همان بخشش از گناهان است که این نیز زمینه ساز سعادت انسان است. علاوه بر آن سعدی تأکید می کند که تمامی اعمال از جمله انجام وظیفه باید با نیت درست انجام شود تا اینجا با اراده ی خیر کانت همراه است اما نیت درستی که منظور سعدی است همان اخلاص و انجام کارها فقط برای رضای خداست.

یکی در بیابان سگی تشنه یافت برون از رمق در حیاتش نیافت ۱۲۷۹

کَلَه دَلو کرد آن پسندیده کیش چو حَبَل اندر آن بست دستارِ خویش

به خدمت میان بست و بازو گشاد سگِ ناتوان را دمی آب داد

خبر داد پیغمبر از حالِ مرد که داورِ گناهان از او عفو کرد

عبادت به اخلاص نیت نکوست وگرنه چه آید ز بی مغز پوست ۲۶۴۶

کلیدِ درِ دوزخ است آن نماز که در چشمِ مردم گزاری دراز

اگر جز به حق می رود جاده ات در آتش فشانند سجاده ات

بگفت ای پسر قاصه بر من مخوان به دوزخ در افتادم از نردبان ۲۶۷۳

نکو سیرتی بی تکلف برون به از نیک نامی خراب اندرون

### نتیجه

از آنچه گفته شد به نظر می رسد سعدی در بوستان در مرحله نخست به دنبال نشان دادن راه سعادت می باشد و دستیابی به این مهم را در کسب فضایل می داند البته نه فقط فضایی که اخلاق فضیلت بیان می کند، بلکه بایک بسط و گسترش عمیق در این فضایل آنها را محدود به چند فضیلت خاص نمیداند. از این جستجو آنچه که به طور قطع دانسته شد این است که سعدی به شدت با قدرت گرایی و زورگویی مخالف می باشد. نکته ی دیگر اینکه از نظر وی وظیفه شناسی و عمل به وظیفه نقش اساسی در رهیافت به سمت سعادت دارد.

به طور کلی آنچه می توان استنباط کرد این است که نظریه اخلاقی سعدی محدود به یک نظریه خاص نمی شود بلکه مخلوطی همگن از فضیلت مداری ارسطو، وظیفه نگری کانتو سودنگری عام می باشد که البته با توجه به اهمیت زندگی جعی در نزد سعدی، پررنگ تر به نظر می رسند.

### کاربرد تحقیق

اینجانب تصور می کنم با توجه به زبان شیرین و قابل فهم سعدی، تحقیق حاضر در مسیر تعلیم و تربیت مثمر ثمر بوده و بتوان از نکات اخلاقی آن در کتب درسی مرتبط استفاده کرد همچنین به نظر می رسد تمامی نهادهایی که به گونه ای مرتبط با فرهنگ و ارتقاء آن در جامعه هستند بتوانند از نتایج آن استفاده کنند. با توجه به نکات مدیریتی مانند پرهیز از زور گویی، رعایت انصاف و عدالت، وظیفه شناسی مدیران اجتماعی نیز بتوانند از این نظرات استفاده کنند.

به امید روزی که تمامی انسان ها دست در دست هم به سمت سعادت که همان قرب الهی پیش روند و زندگی در مدینه ی فاضله دیگر در حد آرزو نباشد بلکه محقق شود.

### منابع

۱. ال. هولمز، رابرت میانی فلسفه اخلاق ترجمه مسعودی، انتشارات علیا، ققنوس، چاپ دوم، ۱۳۸۹
۲. مصباح یزدی، محمدتقی، فلسفه اخلاق، نگارش
۳. یوسفی، غلامحسین، بوستان سعدی، نشر خوارزمی، چ اول



# Saadi's Ethical Theory in Boostan

Maryam Keikhay Moghadam

*Master of Philosophy of Ethics, Payam Noor University of Tehran*

---

## Abstract

Ethics and its related propositions have always attracted the attention of the scientists and educated people of societies, because the orientation of a society is determined through reference to the definition and analysis of ethics in that society. In Islam, ethics and its related issues are inextricably linked with edification and have a lofty position. Accordingly, it is important to know the ethical perspectives of great men who have had many followers at different ages. It is for more than a century that Saadi's name has been shining in Persian literature. Sa'di's word has such unrivalled beauty and power of influence in literature that it attracts both the laity and experts with specific knowledge in Persian literature. However, Saadi's genius and reputation is not only due to his eloquent speech, but because of the fact that his works, in particular Boostan and Golestan, are replete with unrivalled ethical points and rich advices. The author seeks in this paper to conduct a comparative study of the popular and influential ethical theories in Saadi's words in Boostan, which is hoped to pave the way for those who seek to understand Saadi and his moral ideas and choose the way of prosperity.

**Keywords:** theory, ethics, Saadi, Boostan

---